

داستان رفتار نیکان

از راه دوری آمده بود از آن سوی بیابان ها، میخواست پیامبر(ص) را ببیند و مشکلش را با او در میان بگذارد. شنیده بود پیامبر(ص) خواهش کسی را رد نمی کند. سر راه مسجد منتظر پیامبر(ص) ایستاد. به او گفته بودند که پیامبر(ص) برای نماز به مسجد می آید. مرد نگران بود و با خودش فکر می کرد که چگونه با پیامبر(ص) رو به رو شود. با خود می گفت پیامبر مرد بزرگی است بسیار بزرگ، باید مواظب رفتارم باشم، باید در حرف زدنم دقت کنم.

بعد حرفهایی را که می خواست نزد پیامبر(ص) بر زبان بیاورد چند بار زیر لب تکرار و تمرین کرد. الله اکبر، الله اکبر صدای اذان در شهر پیچید و مردم به مسجد می آمدند. جلوفت و از نوجوانی پرسید تو پیامبر را می شناسی، نوجوان پیامبر(ص) را به او نشان داد که همراه با مردی دیگر پیش می آمد. قلب مرد تندتند شروع به تپیدن کرد در حالی که لباسش را مرتب می کرد به پیامبر(ص) و همراهش خیره شد که گفت و گو کنان نزدیک و نزدیک تر می شدند. جلوفت، خواست حرفی بزند اما نتوانست به سیمای درخشان و پر ابهت پیامبر(ص) خیره شده بود. لبانش می جنبید اما صدایش در نمی آمد از خجالت چهره اش خیس عرق شده بود.

پیامبر(ص) با تعجب نگاهش کرد و گفت: آیا از دیدن من زبانت بند آمده، بعد با مهربانی مرد صحرا نشین را در آغوش گرفت و گفت: آرام باش، از چه می ترسی، من که از ستمگران نیستم، من مثل برادر تو هستم. مرد با شنیدن حرف های پیامبر(ص) آرام گرفت.

پیامبر(ص) دست او را گرفت و به راهش ادامه داد. مرد صحرانشین در حالی که از اخلاق خوش پیامبر(ص) تعجب کرده بود. دست در دست او وارد مسجد شد و مشکلش را برای او باز گو کرد. پیامبر(ص) با خوش رویی به حرف هایش گوش کرد و قول داد. مشکلش را حل کند.

پس از آن درباره ی "رفتار با پدر و مادر" بسیار سفارش کرد و فرمود:

"بر همه واجب است که احترام پدر و مادر خود را نگه دارند و با آنان با مهربانی و فروتنی رفتار کنند."

خداوند در این مورد می فرماید:

"و پروردگار تو مقرر داشته که جز او را نپرسید و به پدر و مادر نیکی کنید. اگر یکی از آن دو یا هردو در کنار تو به پیری رسند. به آن ها اُف مگو و بر آن ها بانگ مزن و با آنها کریمانه سخن بگوی و از سر مهربانی بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو: پروردگارا آن ها را به پاس آنکه در کودکی پروردند ببخشای."

قرآن با ارائه ی تشبیهات زیبا و لطیف می خواهد اوج تواضع و مهربانی را برساند. همانطور که پرندگان بال و پر خود را با کمال فروتنی و از روی علاقه بر جوجه های خود می گسترند و از آن ها محافظت می کنند، انسان نیز باید با پدر و مادر خود همان گونه رفتار کند. نکته ی بسیار ظریف و جالبی که در کلام خدا وجود دارد، نشان دهنده ی بزرگی و شان مرتبه ی پدر و مادر است. تا جایی که سفارش می کند در مقابل پدر و مادر حتی کوچک ترین حرف آزار دهنده یعنی اُف بر زبان آورد و باعث ناراحتی و رنجش آنان شد.

سعدی می گوید:

وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زدم دل آزرد به کنجی نشست و گریان همی گفت: مگر خردی
فراموش می کنی که درشتی می کنی.

که بیچاره بودی در آغوش من

گر از عهد خردیت یاد آمدی

که تو شیر مردی و من پیرزن

نکردی در این روز بر من جفا

«محمود پور وهاب - مرام خوبان»

